

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در کیفیت اخذ جنس از ماده و صورت بود بنا بر مطلب باب ایساغوجی و کلیات خمس و مشربی که مرحوم آخوند بر آن مشرب مشی کردند ما به عنوان این که اصالت دارد در ابهام خود این جنبه فعلیت دارد و لذا ما می توانیم جنس را از ماده اخذ کنیم و به عنوان یک مابه الا شتراک به همه انواع تعمیم بدهیم و همین طور صورت، از آن جایی که جنبه امتیاز و تعیین و تشخیص دارد و فعلیت دارد در این تعیین و تشخیص، ما اصل را باید از صورت انتزاع کنیم. این مطلب و مسلکی بود که خوب تا به حال فلسفه و همین طور مرحوم آخوند و غیره که امثال بوعلی و اینها باشند به این مسئله می رسیدند گرچه مرحوم بوعلی در اینجا مطلبی دارد که البته ایشان به این مسئله ای که مرحوم آخوند اشاره می کنند نرسیده. ولی ایشان باز به قدری مطلب را از سادگی خودش بیرون می آورد که این قدر هم ساده فکر نکنید که فصل را بخواهید از صورت بگیرید و تصور کنید که ما به الامتیاز برایتان مشخص شده و آن حقیقت الشیء برای شما منتشر شده. ظاهراً او هم همین طور می خواهد بگوید منتهی مطلب در یک ابهام باقی مانده و با یک ابهام ایشان رد می شوند در این که، حقایق اشیاء را فقط خدای متعال به آن عالم الغیب و الشهادة است او تواند آن مسئله را بفهمد و ادراک کند و معرفت به کنه ذات اشیاء داشته باشد و دیگران فقط صور ظاهر و اعراض و لوازم را می بینند منتهی بر آن اجتماع آن اعراض، حکم فصل و فعلیة الشیء می کنند و خیال می کنند که حقیقت شیء همان است همین که نگاه می کند به یک غنم و سر او را به آن شکل می بیند و پوست او را به آن قسم می بیند و کیفیت صوت او را به آن شکل مشاهده می کند و خصوصیات را که از نقطه نظر

مسائل و خواص خود لحم و ویتامینهایی که دارد و کیفیت مزه‌های که دارد و امثال ذلک روی هم رفته برای او یک صورت متعین و مشخص پیدا می‌شود اسم او را می‌گذارد غنم.

در حالتی که آن مطلب این طور نیست این یک جنبه ظاهر و یک اعراضی را در این جا مشاهده کردیم اگر ذوق است که خوب این می‌رود به کیفیات و اگر کم است این می‌رود به مقادیر اگر این کیفیت رأس و پا و اینهاست اینها می‌رود به مقوله وضع و امثال ذالک همه‌اش به اعراض برمی‌گردد هیچ کدام اینها نمی‌تواند که مشخص خود شیء باشد.

دلیلش این است شما فرض کنید که یک مجسمه‌ای بسازید حالا این مجسمه عین غنم باشد آیا شما تشخیص می‌دهید قبل از این که به او دست بزنید این غنم است یا نه؟ چشم شما همان عرضی را می‌بیند که در غنم واقعی می‌بیند هیچ سر سوزنی تفاوت نمی‌کند و در وهله اول می‌گویید هذا غنم تمام، یک خورده جلوتر می‌روید می‌بینید ایستاده تکان نمی‌خورد این غنم چرا خوابش برده چیه قضیه که این به این کیفیت است؟ بعد می‌روید دست می‌زنید حتی اگر که حرکت بکند عجلاً جسداً له خواراً^۱ آن قضیه سامری فقبضت قبضه من اثر الرسول^۲ در آن جریان. خوب این یک گوساله‌ای که به این کیفیت، این گوساله گرچه وجود خارجی ندارد ولی بالاخره صورت و خصوصیات را دارد و حتی اگر دست به او بزنید و در تمام اینها جلوتر بروید حالا فرض کنید در آن خصوصیات اجزای ماده غنمیت خارجی شما درست کنید بالاخره تکنولوژی

۱- سوره طه ۲۰ صدر آیه ۸۸

۲- سوره طه ۲۰ قسمتی از آیه ۹۶

آمده و می‌توانید یک همچنین کاری انجام بدهد هر چه بکنید بالاخره ترکیب کردید مزج و مونتاژ کردید خوب این مواد و اجزاء را با هم قاطی کردید صورت شیء را که درست نکردید! اجزاء را با همدیگر جمع کردید و آن تبدیل به غنم شد و یک پوست هم روی آن انداختید و پشم و فلان و این حرفها می‌گویید هذا غنم و هیچ کس هم نمی‌فهمد هم تکان می‌خورد و اگر لحمش را بردارید مزه لحم می‌دهد آن چه واقعیت شیئی که آمده این را از بقیه جدا کرده یک چیزی ته دلتان می‌ماند که این بالاخره آن نیست. اینی که این، او نیست آن چه چیزی است که در نهایت مسئله می‌گوییم این نمی‌تواند او باشد، این را ما درست کردیم این را ما سر هم کردیم این را ما ترکیب کردیم مونتاژ کردیم تا به این وضع و به این کیفیت درآمد، عبارت است از صورت آن چیزی که ذهن شما به نحو ابهام به سمت او کشیده می‌شود ولی نمی‌تواند دسترسی پیدا کند و امکان هم ندارد.

شما اگر تا قیامت بنشینید و فکر کنید که چه شده است که این غنم شده نمی‌فهمید اگر تا قیامت فکر کنید چه شده که این بقر شده و این غنم شده و آن جمل شده و او انسان شده شما به آن نخواهی رسید! چرا؟ خوب ما که به مجردات دسترسی نداریم ما که به آن صور مجردة نوعیه اطلاع نداریم. آن که ما اطلاع داریم عبارت است از همان که چشم ما می‌بیند و گوش ما می‌شنود و لامسه ما احساس می‌کند و به این می‌گوییم غنم، چون می‌بینم او کمیتش از این بیشتر است به او می‌گوییم بقر و کجا به خاطر کمیت است شاید شما گوسفند اندازه بقر پیدا کنید یک گوسفند فرض بکنید که هشتصد کیلویی یک تنی یا نژادش فلان و چکار می‌کند و از این چیزها شما درست کنید دیگر تمام شد؟ نه، باز این غنم است غنم بزرگی است غنمی است که بزرگ است و بقر را فرض کنید که شما کوچک کنید به اندازه گوسفند بشود وقتی نگاه می‌کنید او یک طرف

بین این است آن فرق از کجاست آنی که بین این و بین او نیست دو سنخند گرچه از نظر وزن یک اندازه است حالا شما فرض کنید پوستشان یکی است پشمشان یکی است نمی‌دانم خصوصیات و اعراضشان. ولی یک فرقی بین این دو است که از همدیگر تمایز پیدا می‌کنند آن فرق در کجاست؟ در آن صورت نوعیه است، آن صورت نوعیه‌ای که باعث شده شما این فرق را به نحو اجمال مشاهده کنید نه به نحو تفصیل.

فقط کسی می‌تواند این نحوه تفصیل را ادراک بکند که نفسش متصل باشد به همان حقیقت صوریه‌ای که آن حقیقت صوریه تنازل پیدا می‌کند در آن عالم و به شکل غنم ظهور پیدا می‌کند و در عالم خارج می‌آید به این جنبه مادی، وجسدیت پیدا می‌کند. آن می‌تواند کیفیت صورت بندی حقیقت مجردة مبدأ برای نزول این صورت را ادراک کند. از آن جایی که، این حقیقت دارد جدا می‌شود نه اینکه جدا می‌شود، دارد شکل پیدا می‌کند و می‌آید!

و ببینید این که الان من دارم توضیح می‌دهم این همان چیزی است که می‌خواهیم در این جا مطرح کنیم این همان است. منتهی با این بیان آن کسی که می‌تواند آن حقیقتی را که از آن وجود بالصرافه که دارد شکل و کیفیتش تغییر پیدا می‌کند و به آن صورت ملکوتیه‌ای دارد در می‌آید که نتیجه و مآلش همین است که شما الان دارید در خارج می‌بینید آن شخص فقط می‌تواند به صورت اشیاء اطلاع پیدا می‌کند آن می‌داند چه شده است که این غنم است و چه شده است که این بقر است و آن می‌داند و این فقط کسی است که می‌تواند بر ملکوت علیا نه سفلا که عالم بزرخ و مثال است در آن جا بخواهد اشراف پیدا می‌کند آن می‌تواند کاملاً نسبت به این قضیه اطلاع پیدا بکند و حقایق اشیاء را در دستش باشد که در وهله اول آن نفس امام علیه السلام است که خود او مجری این نزول

فیض است و نفس خود امام سازنده است و آن مدیر و مدبّر است و طبعا وقتی که یک حقیقتی خودش حقیقت موّله است حقیقت شاعر نسبت به توحید و موّلد و متولد خود هم خواهد بود یکی به اصطلاح نفس امام علیه السلام است و دیگری می‌تواند شخص ولیّ و آن کسی که مراتب اسماء را درنوردیده و نسبت به آنها جنبه فعلیت برای خودش پیدا شده آن می‌تواند آن کیفیت تغییر و تبدل اسم را از کلی به جزئی به دست بیاورد.

در این صورت مسئله روشن می‌شود و از آن جایی که مرحوم بوعلی تاحدودی مسئله را دریافته ولیکن به حقیقت مطلب نرسیده است مطلب را مرحوم ملاصدرا در این جا با یک عبارت دیگری که قدری فاصله دارد با آن چه را که ما گفتیم، چون این مسئله‌ای که گفتیم یک قدری عمیقتر و دقیقتر هست، با یک عبارت دیگری به واسطه جهاتی که برای ایشان به واسطه کشف، پیدا شده. و ما می‌توانیم مطلبی که ایشان در این جا می‌گویند یک نوع افاضه بدانیم، یک نوع افاضه و عنایت آمده است. واقعا مسئله، مسئله عالی و راقی است که ایشان مطرح کردند البته خوب، آن حواشی که عرض کردم. حالا فعلا راجع به این قضیه که این چنین کسی می‌تواند این مسئله را درک کند که از نقطه نظر حیثیت عرفان نظری در این جا مطرح است. و اما از نقطه نظر فلسفه و مبانی حکمی که از این نقطه نظر ما بخواهیم مسئله را بررسی کنیم خوب مطلب جور دیگری خواهد شد.

بنابر فلسفه اشراق و حکمت ذوقی و آن این است که هر شیء‌ای که در این عالم ظهور خارجی پیدا می‌کند براساس یک سلسله علیّتی است که آن سلسله علیّتی همان طوری که موجب حدوث شیء است موجب بقاء شیء هم خواهد بود. یعنی وقتی که شما یک شیء را در نظر می‌گیرید تصور نکنید که

ارتباط او با مبدأ دیگر قطع شد دیگر مثل بچه ای که از مادر متولد بشود کار با مادر ندارد، با شیر خشک هم فرض کنید تغذیه کند زنده می ماند.

این مسئله این طور نیست این قضیه، قضیه ای است که مسئله به عنوان نفس تعیین شیء است در خارج، یعنی خود تعیین شیء در هر لحظه از لحظات بقا و کینونیتش وابسته به اتصالی است که دارد، آن اتصال اگر بخواهد قطع بشود طبعاً آن تعیین هم منعزل خواهد شد! قضیه مثل چراغ می ماند، الان این چراغی که بالای سر ما این طرف آن طرف لامپ روشن است این یک تعیین خارجی دارد ولی این تعیین خارجی یک تعیین جدای از آن مبدأ نیست خوب شکی ما نداریم بر اینکه این یک حقیقتی که الان در اینجا ظهور پیدا کرده یک ریشه ای دارد در این مسئله که ریشه و اصل دارد در این شک نداریم. ولی این که آیا وجودش باقی است به بقاء آن ریشه و عدمش محقق است به عدم آن اصل و آن ریشه کی برای انسان حاصل می شود؟ وقتی که انسان کلید را بزند وقتی که برق خاموش شد همان لحظه دیگر نه تعیینی وجود دارد نه تشخیصی هیچی تمام شد دوباره کلید را بزند دوباره تعیین پیدا می شود و تشخیص. شما نمی بینید شما الان نمی بینید اینی که الان در این جا روشن است اصلش کجاست؟ اصل آن در نیروگاهی است که در سدّ دز است اصلش در نیروگاهی است که آن توربینها در فلان شهر کار می کند و این چرخها را حرکت می کند این اصلش را شما نمی بینی این که در این جا هست شما این را می بینید درست کی برایتان مشخص می شود؟ وقتی که نگاه بکنید یک دفعه می بینید برق رفت خوب برق رفت چی شد؟ آقا برق رفت بله برق رفت خوب چیه خوب نیروگاه است و از کار افتاده دیگر این بالاخره یا اینکه آنها خشک شده این کار نمی کند بعد دنبال یک چیز دیگر برویم این الان که برق رفت، شما این رفت را تا می گوید، می زنید به آن

اصل، به این دیگر کار ندارید که این الان هست، نیست. این تغییری که برای شما در اینجا حاصل می‌شود برمی‌گردد به همان حقیقت و اصل شیء. یعنی می‌روید سراغ علت، علت چرا قطع شده؟ کاری به معلول ندارید یعنی به محض اینکه این معلول برای شما تعیین پیدا کرد فوراً شما سراغ علت رفتید که چرا علت قطع شد. تمام اشیائی که در عالم هستند، همه بر اساس قاعده و قانون علیّت ظهور پیدا می‌کنند.

آن علیّت برای شیء است که موجب تبلور و ظهور خارجی شیء است، کاری به ماده و صورت نداریم ماده چیست؟! صورت چیست؟! این حرفها چیست؟! آن علیتی که در آن جا دارد می‌آید و پشت صحنه است و خود را نشان نمی‌دهد آن حیثیت علیّی است که در این جا یک امر مشخص و متعین درست کرده و آن عبارت است از همان صورت شیء، هم ماده درست می‌کند هم صورت درست می‌کند نه اینکه یک ماده مشترک درست بکند و یک صورت مخصّص و مشخص، یک علیّت بیشتر نیست آن علیت هم ماده است صورت است. ماده و صورت است نه به معنای امر مشترک نه به معنای یک حقیقتی که آن حقیقت شیء کله صورّه، نه، ماده و صورّه آن کله صورّه، یعنی همان نفس الوجودی که الان منقلب شده مگر نفس الوجود ماده دارد؟ شما ماده دارید در نفس الوجود؟! آن وجود باری تعالی یک ماده ای دارد و یک صورتی دارد ماده اش بین او و بین خلایق مشترک است صورت صورت واجب الوجود است در بقیه ممکن الوجود این جوری است؟! یا این که نه، حقیقت وجود اعلی و اشرف از ماده و صورت است.

پس در این مکتب ذوقی و حکمت ذوقی و فلسفه اشراقی که این جا به این کیفیت دارد مطرح می‌شود، مسئله به جنبه علیّت برمی‌گردد، از مبدأ اعلی از

آن حقیقت وجود بالصرافه و بسیط از آن جا مسئله ریشه یابی و بررسی می‌شود نه از این که در ظاهر یک چیزی می‌بینیم بین اشیاء مشترک است، اسم آن مشترک را می‌گذاریم جسمیت و مادیت و هیولا اسم آن مختصش می‌گذاریم همان صورت نوعیه که آن فصل بر آن صورت نوعیه اخذ می‌شود و در ضمن آن فصلیت مصادیق متعدده‌ای دیگر در آن جا وجود دارد ما اصلاً کاری به این نداریم که این جسم است و ماده است و مابه الاشتراک، و ما الان سراغ علت می‌رویم آن علتی که الان این تخت، تخت است. چیست را ما حالا کار نداریم. علتی که الان چراغ روشن است چیست؟ من به آن کار دارم آیا این نوری که الان این جا هست با آن نوری که در آن جا هست با هم اشتراک دراند با هم یکی هستند با هم در یک سطح مقوله هستند این حرفها چیست این نور مال یک نیروگاه است این نور هم مال یک نیروگاه دیگر است این سیم از یک جای دیگر آمده است گرچه الان در این اتاق دو تا نور وجود دارد ولی فرض می‌گیریم که این از یک ترانس آمده، آن از یک ترانس دیگر آمده از یک مولد دیگر آن از یک مولد دیگر فقط شما نور را می‌بینید که با همدیگر مشترک است ولی هیچ ربطی به همدیگر ندارد حالا بر حسب اتفاق رنگش مثل همدیگر است خوب باشد به من چه، بر حسب اتفاق گرمایش مثل همدیگر است خوب باشد، بر حسب اتفاق، این که بر حسب اتفاق رنگ و گرمای آن و سایر خصوصیاتش شبیه همدیگر است نمی‌آید یک ماده‌ای درست کند مشترک بین این دو، و یک صورت متمایزه درست کند اصلاً در اینجا ماده و صورت ندارد! این یک واقعیت است از آن جا و این هم یک واقعیتی است که از یک جای دیگر آمده و اصلاً ارتباطی به همدیگر ندارند فرض کنید که این از این طرف کشور است آن از آن طرف کشور است دو چیز درست شده دو امر درست شده دو حقیقت دارد و اصلاً دو

چیز مختلف هستند آن انرژی مولدش مشابه است ولی مبدأ آن که مبدئش آب و فشار آبی است که دارد می‌آید از توی لوله و آن پره‌هایی که آریبی هستند شروع می‌کند آن پره‌ها را با یک چرخش شدید گرداندن وقتی آن می‌گردد توربین شروع می‌کند گردیدن. با آن آهن رباهایی که در دور توربین نصب شده این مدار الکتریکی حاصل می‌شود آن مدار حرکت می‌کند می‌رود توی سیم آن سیم می‌آید در یک ترانسهای تضعیف می‌شود ولتاژ ۶۰۰۰ می‌شود ۲۲۰ و ۲۲۰ می‌آید در خانه شما و شما الان این چراغ را روشن می‌کنید یک خرده بیشتر باشد اصلاً می‌ترکد درست. این یکی هم از آن طرف فرض کنید که نیروگاه گازوئیل است نمی‌دانم گاز است هرچی است نفت است از این جور چیزها آن می‌آید بخار تولید می‌کند آن بخار می‌آید این توربین را می‌گرداند نیروی بخار می‌آید و این شروع می‌کند به حرکت. اصلاً از ریشه‌اش فرق می‌کند اصلش فرق می‌کند نوعش فرق می‌کند کیفیتش فرق می‌کند بله آن ماحصل و نتیجه‌ای که خارج می‌شود عبارت است از همان فرکانسهایی که به طور متناوب حرکت می‌کند و می‌آید به این شکل برای ما الان ظاهر می‌شود. ما اینها را داریم مشاهده می‌کنیم اینی که الان دارید می‌بینید دو اصل دارد دو ریشه دارد با همدیگر تفاوت می‌کند این قطع بشود شما مشاهده می‌کنید، آن وصل بشود شما مشاهده می‌کنید آن هم همین طور. قطع یک حقیقت است و یک واقعیت که این طوری الان دارد ظهور پیدا می‌کند.

پس بنابراین این همه عکس می و نقش مخالف که نمود نتیجه‌اش چیست؟ یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد، نه دو دفعه تکرار، یعنی یک تجلی می‌کند و در آن یک تجلی که کرده و آن تجلی ازلی بوده نه تجلی زمانی، ما در ازل بودیم چون خدا ازلی بوده و علت هیچ گاه از معلول که جدا نمی‌شود

ما در ازل بودیم صورت ظاهری و مادی ما الان به این شکل در خارج است ولی آن حقیقت وجودیّه ما، آن در ازل بوده، به خدائی خدا هم بوده! نه اینکه یک زمانی خدا بوده ما صورت وجودی نداشتیم، یعنی خدا یک زمانی بود که با خودش فکر می‌کرده خوب حالا بنشینیم ببینیم چکار کنیم و شروع کرده یکی یکی نقشه کشیدن این را این جوری درست کنیم آن را آن جوری درست کنیم این را کله‌اش را این جوری کنیم آن را کج کنیم راست کنیم فلان کنیم بالا کنیم پایین کنیم تا این که فرض کنید که افراد درست بشوند خوب این آدم که آمده در این دنیا بالاخره غذا می‌خواهد گوسفند درست کنیم یک گاوی برایش درست کنیم. یک خری برایش درست کنیم که سوار کنیم خر خوب زیاد درست کرده خر زیاد درست کنیم منتهی خوب بعضی خرها شاخ دارند بعضی خرها بی شاخ هستند بی چاره خرابی که چهار پا راه می‌روند خر بی شاخ هستند بعضی خرها خر شاخ دارند دیگر شاخ می‌زنند به بقیه شاخ می‌زنند و اینها خرهای شاخ دارند خر دوپای شاخ دار بله این جوری درست کرده نمی‌دانم آنجا خدا عقل کم آورده این چه جوری بوده قضیه‌اش ما که نبودیم تماشا کنیم.

یک بنده خدایی بود آدم خوشمزه ای بود می‌گفت صبح که ملائکه از خواب بلند می‌شوند خیلی سرحالند و صورتشان را آب می‌زنند خلاصه صبحانه‌شان را می‌خورند شروع می‌کنند به آدم سازی و کارخانه و فلان و الان سرحالند نقشه‌ها خوب را می‌کشند چشم و ابرو و همچنین آدمهایی خوب و خوشگل درست می‌کنند اینها مال اول هستند برای بعد از صبحانه و بلند شدن سری اول اینها را یک خورده می‌گذرد نزدیکهای ظهر که می‌شود خوب خسته می‌شوند اینها هم بالاخره خسته می‌شوند و همچنین خلاصه دیگر یک جورهایی دیگر می‌زنند و اینها مال ظهر است بعد از ظهر که می‌شوند می‌گویند ای داد بیداد

کی تمام می‌شود ساعت کاری این را یک کج و کوله در می‌آید نه حالا آن جایش طوری می‌شود یک خرده از بالاخانه کم می‌گذارد یک خرده از پایین خانه کم می‌گذارد یک خرده نمی‌دانم قارو قور شکم و معده و همین طوری می‌دهد بیرون دیگر نزدیکهای نصفه شب که دیگر چرتش دارد می‌رود همین جوری می‌زند و می‌رود می‌گفت تو مال کار نصفه شبی تو مال شش بعدازظهری تقسیم می‌کرد افرادی که بودند یک به یک تو مال اول صبحی خیلی خلاصه قشنگ و خوب و خوشگل و فلان و از این جور چیزها دیگر بر حسب سلیقه خودش اینها را ۴ بعدازظهر و ۶ بعدازظهر و ساعت ۱۱ شب و دیگر آن موقع که دیگر می‌گفت تو را موقعی که غش کرده درست شدی به درد هیچی نمی‌خوری به او گفتم تو از زنت راضی هستی گفت این زن مال ساعت ۱۲ است آن ساعت ۱۲ آمده درست شده علی کل حال این هم یک جور تصویری است.

حالا این هم یک قسم برداشتی است که هر کسی از ظنّ خود شد یار من و از درون من نجست اسرار من این واقعه و قضیه عبارت است از همان حقیقت صوریّه مجردّه فصلیه که آن حقیقت صوریّه فصلیه، همان تعین شیء است. اگر یاد رفقا باشد ما در مسئله بین حقیقت ماهیت و کیفیت تحقیقش چه مسئله ای را عرض کردیم همان مطلب را شما در این جا بیاورید آن را که در آن جا صحبت شد راجع به این که ماهیت یک واقعیتی است خارجی، ولی آن واقعیت خارجی جدای از وجود بسیط و بالصرافه نیست بلکه همان وجود بالصرافه و بسیط است که ما به او اسم ماهیت می‌دهیم. این اسم ماهیتی که می‌دهیم همان ظهور وجود خارجی است حالا این ماهیت گاهی تغییر پیدا می‌کند به یک ماهیت دیگر نه این که ماهیت از بین رفته است و جدا شده از وجود و معدوم شده و الان یک ماهیت دیگری به تبع وجود پیدا شده تا این بشود یک ماهیت امر عدمی است

ماهیتی که آن ماهیت را شما مشاهده می‌کنید نفس الوجود است! منتهی آن نفس الوجود الان در این شکل است! امروز شما نفس الوجود را به این صورت لیوان می‌بینید فردا همان نفس الوجود را به صورت استکان می‌بینید پس فردا همین نفس الوجود را شما به صورت خاک می‌بینید سه روز دیگر هفته دیگر همین نفس الوجود را به شکل دیگر می‌بینید همه اینها نفس الوجود است! و نه این که یک ماده‌ای داریم توجه کنید یک ماده‌ای داریم که در تمام اینها باقی است فقط صورت عوض می‌کند یک روز این صورت، نه، ماده و صورت یکی است الان آن ماده و صورت این است، فردا ماده و صورت دیگری داریم غیر از این دیگر، نه این که این ماده‌اش فردا هست خوب حالا می‌خواهیم بگوییم این یک ماده‌ای دارد که آن همانی است که دست می‌گیریم و یک ماده‌ای دارد این همان است که داریم وزن می‌کنیم و می‌گوییم که برویم الان وزن می‌کنیم حالا وزنه کاری ندارد به این که لیوان روی آن وزن می‌شود یا یک چیز دیگر آن می‌گوید من می‌خواهم بینم وزنش چقدر است وزنه می‌گوید وزنش چقدر است نمی‌گوید چیزی که الان شما روی من گذاشتید لیوان است یا استکان است یا کاغذ. من به این کار ندارم وزنه، ما را به اصل الوجود راهنمایی می‌کند خوب این در همه یک ماده‌ای دارد بعد این ماده را شما بردارید بشکنید و خوردش کنید و خمیرش کنید می‌بینید ماده هست صورتش عوض شده پس صورت یک امر عرضی بود آمد رفت و اصل هست، تا حالا این را خوانده بودید و این بود بحثمان و همین طور همین کاغذ از میلیونها و میلیاردها سال پیش این کاغذ بوده منتهی صورتش عوض شده یک وقتی فرض کنید که پنبه بوده یک وقتی چوب درخت بوده آن چوب درخت فرض بکنید که قبلا اصلش چی بوده این همان سیر را طی می‌کند ماده می‌آید می‌آید تا می‌رسد الان جلوی سرکارفیض آثار جلوی شما الان قرار

می‌گیرد اینی که الان جلوی شما قرار گرفته یک حقیقتی و ماده‌ای بوده که به صورت مختلف در آمد فعلا این جا است از فردایش ما خبر نداریم فردا یکی آن را می‌سوزاند کتابخانه‌هایی که سوزاندند در زمان عمر کتابخانه‌ها را آوردند سوزاندند گفت ما قرآن داریم نیازی به قرآن نداریم؟! آخر آنی که چی بگوید آدم، نیازی به قرآن نداریم! این ماده‌ای که در این جا هست یک امر سیالی است که هر دو صورت تا حالا

این جا مرحوم آخوند چیز دیگر می‌خواهد بفرماید می‌خواهد بفرماید؛ این یک تفکر سطحی و یک تفکر بدوی است تفکر اصل این است که ما اصلا ماده بدون صورت نداشتیم تا به حال در هر لحظه یک شیء شما داشتید هیچ ارتباطی به قبل ندارد چه ربطی به قبل دارد شما در هر لحظه یک تجلی دارید هیچ ارتباطی نه به قبلش دارد نه به بعدش دارد در این لحظه تجلی این است فردا در این لحظه تجلی چیز دیگری است خوب به این چه مربوط است پس چرا می‌گویی یک امر سیال این امر سیال ما نداریم اصلا این عبارت است از همان حقیقت وجودیه ای که در آن حقیقت وجودیه در هر ثانیه در هر دهم ثانیه در هر صدم ثانیه در هر یک میلیونیم ثانیه که اصلا ثانیه نمی‌تواند در او قرار بگیرد ما فوق ثانیه و زمان است مافوقیت ثانیه و زمان است که برای شما که در ثانیه قرار گرفتید این جور آمده، اگر شما در ثانیه قرار نمی‌گرفتید و آن چشم باطنتان باز بود آیا او را در ثانیه می‌دیدید و یا نه دیگر امر ثابت می‌دیدید یک امر ثابت و آن امر ثابت اتصالیه که هر روز یک شکلی به خود می‌گیرد.

پس این در واقع یک امر است نه این که یک ماده شکلش عوض می‌شود. یک حقیقتی است که آن حقیقت در هر شکلی که به واسطه ظروف مختلفه پیدا می‌شود یک صورت خودش را نشان می‌دهد یک شکل خودش را نشان می‌دهد

و به اصطلاح یک واقعیت خودش را نشان می‌دهد بعد ما افرادی و اشیائی می‌بینیم فرض کنید که آن انسانی که یکدفعه دارد می‌خندد آن یک واقعیت دارد آن آدمی که دارد اخم می‌کند یک واقعیت است گرچه بدنش یکی است ولی آن حالتش دو تا است دو حالت مختلف، این دو حالت مختلف از یک وجود نشأت می‌گیرد این یک حالت این یک حالت این یک حالت این یک حالت هر کدام از این حالتها وجودهای مختلف با علت مختلف دارند آن علت آمده حالت خنده بوده شما خنده را در ظاهر می‌بینید آن علت در باطن آمده حالت قهر پیدا کرده شما حالت قهر مشاهده می‌کنید این آن چیزی است که مرحوم آخوند در اینجا می‌خواهند به یک عنوان مسئله جدید بفرمایند حالا این چند خط را اگر ما بخوانیم من خیال می‌کنم که یک قدری تسهیل پیدا بشود.

این مطلب مرحوم آخوند که قضیه کیفیت علیت است و آن علیت آمده، مسئله را به این جا رسانده که از لا به لای مطلب ایشان فهمیده می‌شود و روشن می‌شود، این مطلب را داشته باشید و خوب به آن برسید آن وقت بعد می‌رویم سراغ آن مسئله‌ای که ما مطرح کردیم.

فقد ظهر وجه کون جنس فی ماهیه الجسم مأخوذاً من الهیولا و الفصل من الصوره ایشان می‌فرماید با این بیانی که گفتیم دیگر اشکالی به مبانی مشاء وارد نمی‌شود بخاطر این که ماده عبارت است از ایهام محض و صورت عبارت است از تعیین محض پس جنس را باید از ماده بگیریم فصل را هم از نوع می‌گیریم نه اینکه هر کدام از همدیگر چون جوهر در هر دو هست پس از هر دو می‌شود گرفت و هكذا الحکم فی نظائره من الحقایق التركيبیه با جراهها ذکرناه فیه ولنا فی هذا المقام زیاده تحقیق و توضیح للكلام فاستمع لما يتلى عليك من الاسرار که در این جا مسئله بر مطالب خفیه شما مطرح می‌کنیم ملتزماً عن الاغیار الاشرار

اینجا مثل اینکه فحش می‌دهد این اغیار اشرار هستند مثل اینکه هر چیزی را نمی‌شود واقعا شما تصور بکنید اگر این مطالب را افراد دیگر بخواهند بگویند اصلا مسخره می‌کنند! اصلا مسخره مسخره می‌کنند آی بابا این حرفها چیست اینها نمی‌دانم قائل به وحدت وجود شده یک وجود اصل در این جا نزول پیدا کرده یعنی خدا بلند شده آمده پایین از آن مقامش آمده پایین! اصلا مسخره کردن و شر و ور زدن و نمی‌دانم چرت و پرت گفتن و اصلا بدون این که فهم داشته باشند تفکر کنند یا مجال تفکر را حداقل به دیگران بدهند! خوب خودتان که نمی‌توانید فکر کنید اصلا وقت فکرکردنتان گذشته آن موقع که باید فکر کنید نکردید حالا که دیگر پیر شدید و موقع رفتن است شروع می‌کنید نق زدن و غر زدن و نمی‌دانم فلاسفه و حکما چه می‌گویند اینها نجس هستند اینها کافر هستند بابا جان خدا خیرت بدهد به این کارها کار نداشته باش.

و هو ان الحكماء قد اطبقوا على ان الجنس بالقياس الى فصله عرض لازم حکما می‌فرمایند که جنس به قیاس به فصلش آن مثل عرض لازم است، یعنی عرضی که فصل باید آن عرض را دارا باشد. نداشته باشد نمی‌تواند، می‌شود فصل بدون عرض، فصل بدون عرض هم که انسان ندارد کما ان الفصل یعنی یعنی جنس ذاتی فصل نیست عارض بر فصل می‌شود کما ان الفصل بالقياس اليه خاصه فصل به قیاس او می‌شود خاصه جنس هم بدون فصل معنا ندارد، جنس برای خودش حکومت را دارد فصل هم برای خودش حکومت را دارد فقط نسبتی که بین این دو است این به نسبت به این می‌شود عرض لازم. این عرض، عرض عام است به نسبت به فصل، چون مبهم است بین همه مشترک است. فصل به این می‌شود چی؟ می‌شود عرض خاص ماده. وقتی ماده مشترک باشد چه چیزی آن را مشخص می‌کند؟ فصل، پس اینها دو حقیقتی هستند جدا، نه

این از او خبر دارد نه او از این خبر دارد منتهی هر دو ذاتی برای نوع هستند نوع هم ماده می‌خواهد هم نر، هم فصل می‌خواهد هم صورت می‌خواهد هر دویش را می‌خواهد بدون این دو تا این آقا کوچولو کاکل زری به دنیا نمی‌آید.

ثم ذکروا فرمودند ان الجنس فی المركبات الخارجیه جنس در مرکبات خارجیه متحد است ماده و فصل هم با متحد است، با صورت ترکیب نیستند فیلزم من هذا الحکمین عدم کون فصول الجواهر جواهر فصول جواهر دیگر در این صورت جواهر نمی‌توانند باشند به این معنا که در تحت معنای جواهر باشند اندراج الانواع تحت جنسها و همان طوری که انواع در تحت جنس خودشان هستند بل کاندراج الملزومات تحت لازمها ملزومات در تحت لازمشان چون هیچ کدام اینها ارتباطی به بقیه ندارند دیگر نه ماده ارتباط به صورت دارد نه صورت ارتباط به آن دارد پس اینها در تحت چی هستند؟ در تحت لازم خودشان هستند که لایحتاج ماهیتان و یلزم من هذا لازمه این مطلب عدم کون الصور لجسمیه و غیرها جوهرها صور جسمیه و غیر جسمیه جوهر به معنای مذکور نیست و ان صدق علیها معناه صدقاً عرضیاً اگرچه این معنای عرضی بر آنها صدق می‌کند .

تلمیذ: !؟

استاد: آن حقیقت ذاتیه

تلمیذ: در مرتبه ذات

استاد: مرتبه ذات که معنا ندارد آن که کفر است در مرتبه ذات فقط ذات معنا دارد این در مرتبه علیت است علیت همیشه با ذات است هیچ وقت جدای از ذات نیست این مبانی و مطالبی که می‌گویند فیض و فلان و فیاض و این حرفها همه مطالب متکلمین و اینها است. نه، این حیثیت علی در مرتبه مجرد

ذات که در آن جا اصلا زمان معنا ندارد و مکان معنا ندارد و تقدم و تأخر معنا ندارد در آن مرتبه آیا شما می‌توانید یک مرتبه ذات را جدای از حیثیت علی فرض کنید؟ امکانش نیست پس بنابراین تا وقتی که ذات بوده حیثیت فاعلی و علی را داشته اینی که می‌گوییم از کی، غلط است چون ذات که کی ندارد

تلمیذ: کیفیت داشتن با اینکه ما ازلی هستیم تفاوت می‌کند؟

استاد: ازلی به ازلیتِ علت، نه ازلیتِ استقلال. آیا می‌شود گفت سایه ازلی است یا نه؟ آیا شما می‌توانید بین سایه و بین چراغ انفکاک قائل بشوید بگویید این چراغ یک مدتی روشن است خوب حالا یک سایه ای برای خودمان درست می‌کنیم بخواهی نخواهی همراه با چراغ سایه هست ولی کدام علت دیگری است این را شما در آن ذات تصور کنید

تلمیذ: شعر مولوی منبسط بودیم یک گوهر همه، این را می‌خواهد بگوید؟

استاد: بله همین یعنی مقام تجرداشته

تلمیذ: بی سرو پا بدیم یک سر همه، اثر تجلی

استاد: بله این تعلق بوده بی سرو پا نه این که سر و پا نداشته، یعنی بدون تعلق بدون دعوا و مرافعه بودیم این جا که آمدیم چوبها را گرفتیم به جان هم چماق درست کردیم باتوم درست کردیم دست بلند کرده تانک و توپ و طیاره درست کردیم این بگیر آن بگیر آن کشور این کشور تو سر این بز تو سر آن بز خوب حالا رفتید یک کشور دیگر هم گرفتید خوب چی شد؟! حالا چی شد؟! تو که کوهها را که عوض نکردی دره ها که عوض نکردی آن کوهها سرجایش هست دره ها سرجایش هست نمی‌دانم جنگلها سر جایش هست فقط در عالم ببین پادشاهان را شما نگاه بکنید فلان کشور را گرفتید خوب چقدر به تو اضافه شد شصت کیلو می‌شود نود کیلو نه همانی همه‌اش در عالم خیال و

تخیل است همه‌اش در عالم اعتبار است آن وقت بر این خیال حالا ای کاش فقط این‌ها فقط خیال بود ای کاش فقط اینها در مرتبه توهم در نفس باقی می‌ماند بر این خیال ترتیب اثر خارجی داده می‌شود! جانها از بین می‌رود! ناموسها از بین می‌رود! اعراض از بین می‌رود مفسد به وجود می‌آید. تخریبها همه‌اش برای چی؟ خیال، خیال اندر خیال اندر چی خیال فلان قضیه که انجام بشود حکومت هم دیگر می‌خواهد ساقط بشود ساقط شد که شد بلند شو برو پی کارت نه باید نگه داریم. رضا شاه وقتی که آمدند و خوب رضا شاه خیلی قلدر بود دیگر از این قلدرها خوب همیشه هستند زیادند و اختصاص به او نداشته او اسمش در رفته، عرض کنم رضا شاه وقتی که آمدند دید نه، دیگر دیگر قرار است که برود واقعا کسی تصور می‌کرد قضیه صدام را. وقتی روزهای آخر این صدام بود قبل از روزهای آخر وقتی من به این جریان صدام نگاه می‌کردم خیلی قبلش، اصلا باور می‌کرد انسان یک روزی بیاید و این صدام برود! جدی کسی باور می‌کرد! حالا ما بگذریم از این حرفهایی که این طرف و آن طرف می‌شنیدیم خوب اینها حرف بود دیگر، اینها همه‌اش حرف بود و همه هم فهمیدند حرف است واقعا کسی باور می‌کرد که این صدام برود؟! یعنی اگر ما در زمان شاه ده در هزار، یک صدم احتمال رفتن شاه را می‌دادیم با آن جبروت و با آن دستگاه و با آن خدمه و با آن برنامه‌ها که خوب بالاخره آن یک صدم راجع به صدام هم نمی‌دادیم خیلی قوی‌تر بود دیگر آن دیکتاتوری و آن عجیب رعب و وحشت و آن واقعا قساوتی که صدام داشت کجا آن قساوت را شاه داشت اصلا صدام چیز عجیبی بود یعنی جانور شاید یک جانور کم نظیری بود اصلا یک چیز عجیبی بود قدرت نفس عجیبی داشت خیلی عجیب بود اصلا شاه به گردش نمی‌رسید دیدید اعدامش کردند انگار نه انگار! کله‌اش را در طناب انداختند همین جوری شروع می‌کند

نگاه می‌کند فحش دادن و فلان این حرفها این جوری نبود شاه، بزدل بود خیلی ترسو بود بزدل بود. این آدم شخصیت چیزی نداشت، همچین شخصیت مستقل و چیزی نداشت حالا آن باباش نه، آن خیلی آدم چیزی بود و خلاصه خیلی همچین آن هم بی شباهت به صدام نبود ولی باز صدام چیز دیگری بود آن پدرش بی شباهت نبود باز از اینها بودند.

بله آن یک صدم هم، راجع به صدام ما پیش بینی نمی‌کردیم ولی وقتی که دیدیم آمد جریانات گذشت نه قرار بر این است که برود صحبت هایی که می‌شود مثل این که جا مشیت و تقدیر خدا دیگر قرار بر این است که ایشان را تشریف ببرند ایشان را بله تشریف ببرند هر چی داد می‌زد بابا بیاید بگردید نگاه کنید ببینید ما بمب داریم چه داریم هر چی ... قرار است تشریف ببرید دیگر اینها نداریم ما این چیزها را نداریم بعد هم مثل اینکه نداشته حالا آن طوری که می‌گویند حالا ما که خبر نداریم چیزی، بله می‌گویند ما که از چیزی خبر نداریم فلان نداریم و چشم و گوش بسته هستیم هیچی نمی‌دانیم فقط ظاهرا اخبار در تحت یک عده خاصی است بنده هیچی نمی‌دانم این طوری می‌گویند خوب این ولی وقتی که مشخص شد در این که ایشان باید برود دیگر از چه دست و پا کرد دید فایده ندارد دید این جناب اعلی حضرت رضا شاه هم ایشان هم وقتی دید نه دیگر دیگر آن زمان تمام شد و آن جریانها تمام شد و اینها دیگر باید برود به تنها چیزی که فکر می‌کند به این ببینید پس سلطنت من چه می‌شود یعنی چی یعنی تمام اینها همه خدمت به ملت و فلان و اینها همه کشک است سلطنت مهم است مسئله مسئله سلطنت من چه می‌شود آن جناب آقای فروغی که آن رئیس همه آنها چیزها بودند ایشان می‌گویند پسرت سلطنت خواهد کرد آن وقت می‌گوید خوب بالاخره پسرمان هست و آن می‌گیرد ببینید همه تخیل! همه تصور! همه

خیال! همه ذهنیات، ذهنیات فاسد! خوب بدبخت بیچاره تو به جای اینکه بیای فکر بکنی فکر آخرتت را بکنی فکر آن طرفت را بکنی فکر این که داری می‌روی دنبال این هستی که آیا این سلطنتی که الان من به او چسبیدم این در خانواده ما می‌ماند! چون پسر را وجود باقی خودش می‌داند دلش آرام می‌شود پسر! پسر انسان وجود باقی است خوب حالا پسر سلطنت پیدا نکند یکی دیگر پیدا کند چه فرقی می‌کند اگر سلطنت است سلطنت است دیگر ما هم قول می‌دهیم همان طوری که شما به نحو احسن الحمدلله تا به حال سلطنت کردید و عدل و امنیت و خلاصه رفاه و همه چیز را برای این ملت بدبخت ...

من یک وقت گفتم به این آقا، می‌گفتم ما ایرانیها واقعا چقدر بدبختیم از آن زمان سابقمان و حالا دیگر چه عرض کنم دیگر همیشه مثل اینکه ما باید بدبخت باشیم آقا واقعا نمی‌دانم به این خدا با این کشور چه تقدیری کرده برویم به این خدا بگوییم خدایا حالا تو هم نمی‌توانی این قلمت را کج کنی یکخورده آن طرفیش کنی این طرفیش کنی یک جور دیگر بنویسی آخر بابا کشورهای دیگر هم دیدیم به خدا آخر این چه بساطی است؟!!

تلمیذ: این بعد از ساعت دوازده بوده

استاد: خدا یعنی بله به شب کشیده شده بود منظورتان یعنی جدّاً ها آخر آدم چی بگوید این تفکرات این تدبیرها این چیه؟ واقعا چیزهایی که از خودشان می‌شنود آقا خودتان دارید می‌گویید به خدا حرفهای ما نیست حرفهایی که خودتان می‌گویید و وقتی که انسان نگاه می‌کند واقعا به این افرادی که مردم با چه صدقی آمدند با چه صفایی آمدند با چه عرقی آمدند این شهدای ما واقعاً کدام یک از این افراد از این شهدای ما در سایر جاها سایر کشورها می‌توانید پیدا کنید؟! این جوانها این حالا عده‌ای هم این وسط آمدند نان را به نرخ روز

خوردند به آنها کاری نداریم ولی خوب اینهایی که خوب واقعا با چه اخلاصی و با چه نورانیته و با چه همّتی رفتند و به دفاع از مملکت و کیان اسلام پرداختند و اینها یعنی خیلی بیش از اینها خیلی خیلی بیش از اینها این ملت سزاوار بود که به آن برسد خیلی بیش از این مسائل سزاوار است خیلی واقعا و ما نمی‌دانیم ما که مسائل سیاست وارد نیستیم و خوب نداریم چه می‌شود یک مسائلی هست که ما نمی‌فهمیم به عقلمان بعد از پنجاه و چند سال هم نمی‌رسد خیال می‌کنم اگر صد سال هم از ما بگذرد عقلمان نرسد به این که خیلی چیزها را بفهمیم و فقط فهمیدن این چیزها اختصاص به بعضی از عقول کامله دارد بعضیها فقط این طور می‌فرمایند این طور خلاصه مطرح می‌کند کسی مطلب را نمی‌فهمد و درک نمی‌کند بسیار خوب و سخن کوتاه بکنیم حالا که قرار بر این است که ما نفهمیم شما الان نگاه کنید تمام آن تفوقهای موجب افتخار در دنیا به واسطه همین اینها است در هر جا در انگلیس در فرانسه در آمریکا در اروپا در آن جا تمام اینها همه ایرانیها ایرانی هر جا می‌روی پای ایرانی در کار است این به اصطلاح مسائل علمی و جریاناتی که برای آنها فخر ایجاد کردند برای آنها افتخار درست کردند همه ایرانی هستند بهترین پزشک قلب دنیا ایرانی است بهترین چشم پزشک دنیا ایرانی است بهترین جراح کلیه ایرانی است بهترین جراح مغز و اعصاب ایرانی است بهترین آن حالا در مهندسان فنی و غیر فنی در آن مراکز آنها همه ایرانیها هستند و لذا وقتی که می‌گویند یک همچین وضعیت است خیلی بیش از اینها سزاوار بود افسوس آدم بیاید چیزهایی را مشاهده کند که واقعا نمی‌داند چه بگوید این بود آن اخلاقی که ما به همه دنیا نوید نشر و تبلیغش را می‌دادیم!! این بود آن اخلاق؟! این بود آن فرهنگ؟! همه دیدند دیگر، همه دیدند همه مشاهده کردند.

عدی بن حاتم آمد در مدینه آن خواهرش اسیر شده بود و آمد در مدینه سه روز در مدینه بود اخلاق پیغمبر را دید رفت و آمد پیغمبر را دید ارتباطش با پیغمبر با افراد دید آزادش که کردند در قبیله گفت برو که اگر یک نفر از طرف خدا آمده باشد فقط همین است بابا مردم گاه نخوردند! عدی آمد در مدینه نگاه کرد به پیغمبر گفت اگر پیغمبر باشی تا آخر هم همین بود اگر پیغمبری باشد این است به حرف که درست نمی‌شود حرف.